

باب رابع

۲۱:۵۲

شنبه، ۱۶ دی ۱۳۹۶

○ اگر دو اسم پشت سر معرفه بیایند :

- نظر مشهور: آنکه مقدم است مبتدا ست زیرا اصلاات با تقدم آن است
- قیل ۱: اختیار دارد هر کدام را که میخواهد مبتدا بگیرد
- قیل ۲: آن که مشتق در بین آنها است مشتق خبراست و اگر مشتق بین آن نیست اختیار دارد (اینو قبول دارم)
- تحقیق ابن هشام:

□ اگر دو اسم بیایند اگر یکی معلوم و دیگر مجهول باشد نزد مخاطب مانند من القائم؟ زید قائم که خوب قیام اینجا معلوم است و زید مجهول (مجهول نزد سائل چون اگر مجهول نبود که سوال نمی پرسید) آنکه معلوم ست مبتدا و آنکه مجهول است خبر

○ اگر هر دو نکره مسوغه باشند (آنی که مقدم است مبتداست)

○ اگر مختلفین باشند:

- اگر معرفه مقدم است:
- معرفه مبتدا و خبر نکره است.
- اگر نکره مقدم باشد:
- اگر نکره محضه باشد: میشود خبر مقدم
- اگر نکره مخصصه باشد:
- ◆ جمهور: معرفه مبتداست و نکره خبر
- ◆ سیبویه: نکره مبتدا و معرفه خبر است (حقیر)
- ◆ مبنای:

▶ سیبویه: ابتدائیت ملاک است

▶ جمهور: معرفه بودن ملاک است

– سیبویه به جمهور:

◆ اگر اینطور است که اینجا تعریف ملاک است پس چرا در جایی که دو معرفه باشند آنی که مقدم است

میشود مبتدا ولو اینکه اعراف موخر باشد ؟؟؟؟

◆ یک مطلبی به ذهن خودم میرسد در جواب به سیبویه: مبنای جمهور ممکن است این باشد که

ابتدائیت زمانی ملاک است که وارد دایره تعریف باشیم در قسمت معرفتین نیز همین طور بود زیرا

انجا هر دو داخل در دایره تعریف بودند

◆ دلیلی بر اثبات حرف سیبویه:

◆ فإن حسبتك الله استعمال عرب است و اسم ان در اصل مبتدا بوده است که نکره مسوغه است

(حسب از اسماء متوقل در ابهام است و معرفه نمیشود)

◆ بحسبک زید، که با زیائده است و با زائده در کلام موجب به مبتدا داخل میشود بر خلاف کلام

منفی که بر خبر داخل میشود

◆ دلیل بر حرف جمهور:

◆ ما جائت حاجتک که باید منصوب میشد بنا بر خبر بود جاء، جاء در این جا ناقصه به معنی

صار است ولی میبینیم که مرفوع شده یعنی خبر نیست که مبتداست ولی شاید بتوان اینطور بیان

کرد که این جاء به معنی صار نیست بلکه فقط

○ اگر هر دو معرفه باشند :

- اگر یکی نزد مخاطب معلوم و دیگری مجهول : معلوم اسم و مجهول خبر
- اگر یکی اعراف بود : اعراف اسم است و دیگری خبر
- اگر هر دو در یک رتبه بودند خیار است

□ استثنا :

◆ زمانی که مثل هذا بیاید که اشاره به مکان خبر دارد مثل كان هذا زید در اینجا هذا

باید مبتدا باشد زیرا ها زید ذا جمله غلطی است و حرف تنبیه بر اسم اشاره داخل

میشود در باب نواسخ هر چند که در باب ابتدا مشکلی ندارد

◆ گاهی اوقات میشود که آن مصدریه یا آن(مشدد) می آید و فعل را تاویل به مصدر می

برد و تاویل رفته آن مضاف به ضمیر است برای همین در رتبه از همه اعراف است

○ اگر هر دو نکره باشند:

- اگر هر دو مسوغ داشته باشند خیار
- اگر مسوغ نداشته باشند آنی که دارد اسم و دیگری خبر

○ اگر یکی معرفه و دیگری نکره باشد :

- آنی که معرف هاست مبتدا و دیگری خبر

فرق بين فاعل و مفعول

شنبه, ۷ بهمن ۱۳۹۶ ۰۴:۴۲

- ضمیر نه عطف بیان میشود و نه عطف بیان از ش می آید و بدل میتواند از مضیر بیاید و یا مبدل منه واقع شود غیر از ضمیر شأن
 - بیان و صفة:
 - جفتشون نه تابع میگیرن و نه متبوع میشن برای ضمیر
 - صفت : توضیح
- عطف بیان با متبوعش در تعریف و تنکیر مخالف ندارد ولی بدل دارد
- بدل جمله واقع میشود ولی عطف بیان نه
- عطف بیان تابع از جمله نمیشود به خلاف بدل
- عطف بیان تابع از فعل نمی شود
- عطف بیان نمی تواند همان لفظ متبوعش باشد ولی بدل به شرط زیادت میتواند باشد
- بدل در حکم مبدل منه هست (مبدل منه در حکم سقوط است) برخلاف عطف

وجه	عطف بیان	بدل
ضمیر	تابع از آن نمیشود و ضمیر نیز واقع نمی شود	ضمیر میشود و تابع از آن نیز میشود
تبعیت در تعریف و تنکیر	میکند	نمیکند
جمله آمدن	نمی شود	میشود
تابع از جمله شدن	نمی شود	میشود
فعل و تابع از فعل	نه فعل میشود و نه تابع از آن	میشود
آمدن به لفظ متبوع	نمی آید (زیرا میشود تاکید)	می آید به شرط زیادت در معنی
مبدل منه در حکم سقوط است	نیست	است
باید جمله در تقدیر گرفت	نمی خواهد	باید بگیریم

• فرق بین صفت مشبیه و اسم فاعل

وجه	اسم فاعل	صفت مشبیه
مبدأ ساخت	متعدی و قاصر	فقط از قاصر
زمان	برای هر سه زمان	فقط برای زمان حاضر
تطابق وزن با مضارع خود	در وزن عروضی با مضارع خود برابری میکند (وزن عروضی حرکت و سکون فقط)	با مضارع خود مطابقت ندارد
تقدیم منصوبش بر خودش	جایز است	جایز نیست
معمولش	هم سببی و هم اجنبی	فقط سببی
مخالف با عمل در فعل	ندارد (اگر فعل متعدی بود آن نیز منصوب میگیرد و الا نه)	مخالفت دارد زیرا با آنکه همیشه از قاصر ساخته میشود
حذف و عمل	میتواند حذف شود و عمل کند مانند باب اشتغال در اسم فاعل	نمیتواند حذف شود به علت ضعف عملش
حذف موصوف	قبیح نیست که موصوفش حذف شود و اضافه شود مضاف الیه آن به اسم فاعل و یک ضمیر	قبیح است
فاصله افتادن میان آن و معمولش	صحیح است	صحیح نیست
تابع گرفتن	همه توابع میتوانند از معمولش تبعیت کنند	صفت نمی تواند، البته برخی این را قبول ندارند
عطف به محل معمول آن	جایز است	جایز نیست

• حال و تمیز

○ شباهت ها :

▪ اسم اند

▪ نکره اند

▪ منصوب اند

▪ به نوعی هر دو رافع ابهام اند

○ تفاوت ها :

وجه	حال	تمیز
آمدنش	جمله و مفرد و جارو مجرور و ظرف	فقط اسم
توقف معنی کلام بر آن	دارد	ندارد و فقط مبهم میشود نه فاسد
کارش	مبین هیات است	مبین ذات است
تعدد	دارد	ندارد
تقدم بر عامل	دارد زمانی که فعل یا شبه فعل عامل متصرف باشد	ندارد
اشتقاق / جامد	مشتق است حقیق	حقیق جامد است * حبذا
تاکید برای عملش	می تواند	نمی تواند

• اقسام حال به اعتبار انتقال معنا و لزومش :

○ منتقله (غیر ثابت) است و غالب است

○ ملازم است که در سه جا واجب است :

▪ اسم ما جامد غیر مؤول مشتق باشد مانند : هذا مالک ذها (سیوطی : اگر نوع باشد برای صاحبش)

▪ موكده باشد : ولی مدبراً

▪ عامل حال دلالت بر تجدد (حدوث) ذوالحال بکنه : وخلق الانسان ضعيفا

• اقسام حال به حسب آمدن برای ذاتش یا برای توطئه (زمینه چینی)

○ مقصوده (غالب اینزور هست)

○ جامد است و همیشه موصوف است برای آنچه که ما ارده اصلیمون همون بوده نه اون حال

▪ به عبارتی حال می آید تا زمینه مقصود اصلی ما که نعت برای حال است را بچیند مانند :

□ فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا

◆ بشرا حال است و سويا صفت ن و مراد است

• اقسام به حسب زمان

○ مقارنه : هذا بعلى شيخا

○ مقدره و مستقبلة : مررت برجل معه صقر صائد به غدا

○ محكيه: ماضيوه جاء زيد اليوم أمس راکبا

• اقسام به حسب تبين و توكيد

○ مبینه و هو الغالب

○ موكده :

▪ موكدة لعاملها

▪ موكدة لصاحبها

▪ موكدة لمضمون الجملة

• *منصوب بعد از حبذا ، ذا آن :

○ حال است کلا

○ تمیز است کلا

○ اگر جامد باشد تمیز و اگر مشتق باشد حال

○ اگر جامد است تمیز است و اگر مشتق باشد که اراده مدح کند حال است و الا تمیز است

- اعراب اسماء شرط و استفهام و امثال آن
 - اگر جار بر آنها داخل شود یا مضاف الیه واقع شوند مجرور میشوند محلاً
 - اگر واقع شوند ظرف طمان یا مکان یا حدث منوصب هستند بنا بر مفعول فیه و مفعول مطلق بودن
 - اگر بعد اسم استفهام
 - اسم نکره آید مبتدأست
 - اسم معرفه آید خبر است یا مبتدأست بر خلاف قبلی
 - اگر بعد از اسم شرط
 - فعل قاطر بیاید
 - فعل شرط خبر است و اسم مبتدآت
 - فعل متعدی بیاد:
 - اگر فعل واقع بر خودش باشد مفعول است
 - اگر واقع بر ضمیر باشد یا مبتدأست یا منصوب برای یک فعل مقدر است

• مسوغات ابتدا به نکره

- برخی آنرا گفته اند هر چه فایده داشته باشد متقدمون
- متاخرون: آن هار ا شمارش کردند برخی کم گفتن و برخی زیاد
- موارد (۱۰ امور)

■ موصوف باشد:

- لفظا: اجل مسمی عنده
 - /تقدیرا: السمن منوان بدرهم /شراهر ذاناب
 - /معنا: رجیل جانی
- ◆ ابن هشام با هر صفتی فایده حاصل نمیشود

■ عامل باشد:

- عامل رفعی
- عامل نصبی مانند جار و مجرور را با هم از آن جهت که شبه جمله و شبیه به ظروف اند با هم منصوب نیز میگویند
- عامل جری باشد به شرط اینکه مضاف الیه آن نکره باشد که اگر نباشد از آن کسب تعریف میکند و از بحث خارج است

اصلا

■ عطف:

- به چیزی که معطوف علیها معطوف از مسوغات ابتدا به نکره

باشد البته بسیاری از نحاء گفته اند عطف و شرط را نگفته اند

■ خبر آن طرف یا جارو مجرو یا به قول ابن مالک جمله باشد

□ به شرط آنکه :

◆ مضاف الیه ظرف

◆ مجرور حرف جر

◆ مسند جمله خبری

◇ قابلیت مبتدا واقع شدن را داشته باشند

◇ دو شرط را ذکر کرده اند

▶ خبر در همه اینها باید مقدم باشد

▶ خبر باید اختصاص داشته باشد به نحو بالا

■ عام باشند مانند اسما شرط استفهام و امثلهما

■ مراد از آن حقیقیه باشد یعنی ماهیت آن نکره و مفهوم آن

نکره مورد اراده باشد مانند : رجل خیر من امرأة

■ آن که در معنی فعل باشد و شامل :

□ فَعَلَ که برای تعجب افعال شده

□ سلام و ویل که برای دعا و نفرین اضبط شده

□ (این قسمت کامل نیست)

■ اینکه خبر یک خرق عادتی باشد

□ مانند شجر سجدت

■ بعد اذا فجائیة

■ بر سر جمله حالیه بیاید

□ (این بخش کامل نیست)

• اقسام عطف :

○ عطف لفظ بر لفظ :

▪ اصل عطف همین است

▪ تنها شرط این است که عامل ماقبل بتواند در معطوف علیه عمل کند مثلاً در بعضی مواقع تکرار خافض لازم است یا مثلاً در مفعول مطلق حتماً باید جهت عطف هم ریشه آن باشد و الا نمیشود مگر آن که با هم هم معنا باشند

○ عطف بر محل :

▪ شروط :

□ باید معطوف علیه توانایی ظهور اعراب محلی را داشته باشد مثلاً در لیس زید بقائم و لا قاعداً و قاعد عطف بر قائم شده است و زیرا ما اگر با که زانده است را ایاندازیم منصوب میشود اما در مثال مررت بر جل و امرأة صحیح نیست زیرا معطوف علیه مجرور است و محلاً منصوب نیست و با در اینجا زانده نیست بلکه تعدیع است و اگر با را برداریم نمیتوانیم زید را منصوب کنیم بنا بر مفعولیت زیرا مرر اصلاً مفعول بی واسطه نمیگیرد

□ باید حتماً معطوف علیه محل اعرابی اش با اعراب ظاهری و لفظی اش تفاوت داشته باشد و مثلاً زید ضارب عمراً و بکر غلط است بله درست است که مفعول اسم فاعل به آن اضافه میشود و هر دو مفعول آن هستند ولی در صورتی ما میتوانیم دومی را مجرور کنیم که اولی مجرور و شده باشد ولی بر عکس آن میشود که اولی مجرور بنا بر اضافه و دومی منصوب بنا بر عطف بر محل آن باشد

□ وجود محرز :

◆ محرز چیست : طالب آن محل (مثل لیس زید بقائم و لا قاعد ، لیس طالب عنل نصبی در خبر خود که قائم است هست) اما در باب وجود محرز نظراتی هست :

◇ ان زیداً و عمرو قائمان :

▶ بصریونی که محرز را شرط میدانند :

– صحیح نیست زیرا عامل زید در اصل ابتدائیت بوده ولی وقتی ان آمده ابتدائیت را از بین برده و آنرا نسخ کرده است پس عاملی نمیماند که بخواهد عمر را رفع دهد مثال صحیح نیست

▶ بصریونی که محرز را شرط نمیدانند (مثل استاد خانی):

– صحیح نیست نه بدان علت که محرز ندارد زیرا ما میدانیم که در اصل مبتدا بوده و ما بنا را بر اصل میگذاریم و میگوییم آن بوده و عمل کرده و سپس ناسخ بر آن داخل شده است اما علتی که این جمله صحیح نیست آن است که توارد عاملین علی معمول واحد پیش می آید یعنی قائمان هم معمول آن میشود و هم عمرو که مبتدا است اما از طرفی میشود به این نکته توجه کرد که اگر کسی عامل خبر را ابتدائت دیگری بگیرد (خلاف نظر حقیر) دیگر توارد عاملین پیش نخواهد آمد

▶ کوفیون :

– تواردی پیش نمی آید زیرا آن فقط در زید عمل کرده و بس از طرفی وجو محرز را شرط نمی دانند پس صحیح است

◇ ان زیداً قائم و عمرو

▶ بصریون ۱ :

- محرز وجود ندارد پس غلط است

▶ بصریون ۲:

- به اصل توجه میکنیم که زید مبتدای بوده و صحیح است

▶ کوفیون:

- صحیح است

◇ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «المائدة/ ۶۹»

▶ عطف صابئون به محل اسم ان یعنی الذین :

- این عطف را صحیح نمی دانند هر ککه وجود محرز را شرط میدانند زیرا محرز موجود

نیست و گفته است که :

◆ خبر آن محذوف است چیزی مثل «فرحون»

◆ جواب داده است به همین که اگر اینطور باشد باید خبر محذوف با قرینه ای

مشخص شود ، با قرینه ما قبل که در اینجا قرینه ما بعد است نه ماقبل پس غلز

است

◆ ولی حرف غلط است چون ما داریم که قرینه ما بعد بیاید مهم وجود قرینه

در کلام است که به واسطه آن محذوف در ک گردد چه قبل بیاید چه بعد

◆ جواب دیگری که داده اند آن است که خبری که در کلام موجود هست خبر آن

است و خبر صابئون محذوف است

◆ میگوید این قول ضعیف است زیرا بخشی از جمله معطوف به جمله معطوف

علیها مقدم شده است

◆ مگه ما اینجا عطف جمله به جمله میکنیم که غلط باشد؟؟؟

◇ انک وزید ذاهبان

▶ جواب اول : این عطف توهم است بر عدم ذکر ان

▶ جواب دو : تابع است برای یک مبتدای محذوف مانند انت :

- انک انت وزید ذاهبان

◆ به صورت که انت و زید هر دو مبتدا یکی بنا بر ابتدائیت و دیگری بنا بر عطف بر

مبتدا و ذاهبان هم خبر آنها است

◇ اعجبنی ضرب زید و عمرو او عمراً

▶ عطف عمر بر محل زید که یا فاعل ضرب است یا مفعول آن صحیح است

– اما حذاق برای عمل کردن صفت های صرفی شرط کردند که

◇ مُحَلّی به ال موصوله باشد

◇ یا تنوین دار باشد

◇ یا مضاف الیه داشته باشد

○ عطف بر توهّم:

■ در عطف بر توهّم حتماً باید آن چیزی که توهّم میکنیم اولاً صحیحی باشد و این کافی است و اگر کثرت

هم داشته باشد حسن است مانند لیس زید قائماً و لا قاعداً که قاعد مجرور شده است بر عطف توهّم آمدن با

بر سر خبر لیس که کثرت دارد

■ اقسام عطف توهّم:

□ مجرور

◇ آنچه در بالا گذشت

□ مجزوم:

◇ وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ

مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰)

◇ اکن اینجا عطف به اصدق است به توهّم جزم اصدق شده است که جزای شرط است

▶ اما نکته اینجا است که اگر شرط ما بخواهد جازم باشد:

– یا ادات جازم مذکور است:

◇ باید حتماً ادات جازم باشند و جواب مقترن به فاء باشد

– یا ادات جازم مذکور نیست:

◇ در این شرایط ما فقط میتوانیم این شرطیه را در تقدیر بگیریم زیرا اصل ادوات ربط

همان است اما آنجا که ادات مذکور نیست جهت جزم جواب باید جواب مقترن به

فاء نباشد که اینجا هست. مثل در «اثنی اکر مک» که جازم مذکور نیست و جواب

مقترن به فاء نیست

◇ از طرفی اصدق منصوب است به آن مقدره زیرا قبل از فاء نفی محض (لولا) هست

♦ آیت الله صفایی : علامه طباطبایی اکن را جزا برای شرط مقدر میدانند : إن تصدق

اکن من الصالحین

□ اسم مرفوع:

♦ سیبویه از عرب نقل کرده است که بعضی از آنها گاهی اسم مرفوع انیز بنا به عطف توهم مرفوع

میخوانند

◇ نکته در اینجا در کتاب لفظ «یغلطون» آمده است که ابن هشام ادعا میکند که منظور او در اینجا

از غلط عطف بر توهم است و بعد برخی ایراد میگردند که نه منظور او همان غلط است و سیبویه

که یک ایرانی است و رفته تا ادبیات عرب را از استعمالات ایشان استخراج کند چگونه گفته

است ایشان غلط میگویند در حالی که ما باید استعمالات ایشان را قیاس مند کنیم که البته ابن

هشام میگوید منظور او از غلط همان توهم است

▶ اولاً اگر بناست یغلطون به معنای یتوهمون باشد لاجرم در کتاب سیبویه لا اقل

باید بقیه جاهایی که مگوید یغلطون هم معنای یتوهمون بدهد که در کتاب او

یکمرتبه دیگر این لفظ آمده و به معنای غلط کردن است

▶ ثانیاً باید در کتاب های الجیم و العین که دو متاب معاصر او هستند به آن معنا

آمده باشد (کتب لغظ) که با مقدار کمی تتبع آن مطلب را نیافتم

▶ اما میشود به این نحو توجیح کرد با توجه به قرینه ای در الکتاب سیبویه که

سیبویه اصل را عطف لفظ بر لفظ گرفته و در درجه بعد عطف بر محل و عطف

بر توهم را خلاف فصاحت میداند و لفظ خلافاً للفصیح در کتاب او آمده است

(نقل مضمون) ، و او گفته این کلام فصیح نیست والله عالم

▶ در مغنی ابن هشام یک بت را نقل میکند از کتاب سیبویه و به گونه ای در انتهای

مینویسد انتھی که انگار متن بدون دستخوردگی از کتاب وی آمده است که چنین

نیست

▶ هرچند که متن به طور کامل از الکتاب نیامده ولی من اکنون با جسجتوی کوچکی

متوجه شدم که امکان اینکه مراد از او از غلط همان چیزی باشد که غیر او غلط

عنوان کردن باشد هست و اگر این درست باشد ، وجه تسمیه آن همان است که

نقل شد (غلط و توهم : عطف غیر فصیح)

◇ شاهد مثال : انهم اجمعون ذاهبون / و انک و زید ذاهبان

▶ در انهم اجمعون ان ناسخه و هم اسم آن و هم مقدر و اجمعون ذاهبون نیز جمله

خبریه إن (البته این ترکیبی است که من ارائه میدهم که شاهر مثال بحث نیست ،

ترکیب جناب سیبویه این است که اجمعون تاکید است برای هم که منصوب است

بنا بر اینکه اسم إن است و ما توهم میکنیم که إن نیامده و آنرا مرفوع میکنیم :

انهم اجمهون میگوییم نه اجمعین)

ه اسم إن است شده است با

د ذاهبان

▶ انک و زید ذاهبان : زید عطف بر کاف که اسم إن است شده است باید منصوب
میشد و شده مرفوع و عطف بر توهم نیامدن إن شده است

□ اسم منصوب

◆ إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۶) وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷)

◇ حفظا عطف بر چیست؟

▶ زینه

— زینه یا مفعول مطلق است یا مفعول لاجله

◆ اگر با را زائده بگیریم زینه نمیتواند مفعول مطلق شود چون باء زائده بر آن وارد

نمیشود ، اگر با را زائده بگیریم و زینه میشود معطوف علیه میگیریم برای حفظا

◆ اما اگر با را الصاق بگیریم میشود مفعول مطلق یا مفعول لاجله اما ما نمیتوانیم حفظا

را عطف کنیم زیرا آن منصوب است و اگر بخواهیم مفعول مطلق بگیریم باید یک

فعل از جنس حفظا قبل از آن در تقدیر بگیریم و اگر بخواهیم مفعول له بگیریم باید

یک زینا قبل از آن در تقدیر بگیریم

◆ اما اگر بخواهیم آنرا عطف بر توهم بگیریم ، باید آنرا عطفبکنیم توهما بر زینه

که مفعول له است برای زینا و نمیشود در اینجا عطف توهم کرد بر توهم اینکه

زینه مفعول مطلق است زیرا باید یا مصدر زینا باشد یا هم معنا که هیچکدام

نیست

□ فعل منصوب

◇ و دو لو تدهن فیدهنوا

▶ بحث این در لو به طور کامل شد به این صورت که ما توهم میکنیم از نجا که لو هم معنای

آن مصدریه است در اینجا و آن مصدریه آن فعل را منصوب میکند یدهنوا نون عوض رفعش

حذف و منصوب گشته است ، البته این در قرائت ما نیست در قرائت ما : و دو لو تدهن

فیدهنوا هست

□ مرکبات :

□ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

◇ لذیقکم را نمیتوان عطف به مبشرات کرد زیرا با آن که لذیقکم تاویل به مفرد رفته اما آن جارو مجرور است و می شود آن را عطف به مفرد کرد (این مطلب منقول از استاد خانی است ولی دلیل بر این نیافتم) فلذا شاید بشود عطف کرد و مشکل حل شود

◇ اما ایاشن دو ترکیب دیگر بیان میکنند :

▶ لذیقکم از عطف بر توهم کنیم به توهم اینکه مبشرات لیشر کم بوده ، باز هم این ایراد وارد است که در اینجا ما چگونه همیچین توهمی میتوانیم بکنیم که مبشرات در اصل لیشر کم بوده زیرا اصلا آن مصدر این نیست بلکه اگر بجای مبشرا تبشیر یا چیزی د آن باب می آمد شاید میشد البته این مطلب بنده پخته نیست

▶ از طرفی میتوان او را استیناف گرفته و با در تقدیر گرفتن ارسلها کار را تمام کرد که این راحترا از عطف بر توهم است که ابن هشام همین را قبول دارد و ترجیح میدهد

■ تنبیه :

□ لازمک او تقضینی حقی :

□ لام جواب قسم است

□ او به معنی الی / الا است

◇ کوفوین : او در اینجا ناصبه است

◇ بصریون : او در اینجا ناصبه نیست ، بلکه بعدش آن مقدر می آید که آن را تاویل میرد و در

اینجا ما توهم میکنیم که آن را به مصدر ماقبل (لزوم) عطف کردیم

▶ لام لازمک ازمنک را تاویل نمی برد که اگر میرد مشکلی نبود ولی الان که نمی برد

میشود عطف مفرد بر جمله که صحیح نیست (طبق نظر بعض بصریون احتمالا چون من

نصی بر غلط بودن ایت عطف نیافتم)

□ تقاتلونهم او یسلموا

□ چند ترکیب است:

◇ یسلموا که با آن مقدره بعد از او به معنی الی تاویل رفته عطف بر توهم قلتهم میشود (یعین قبلی

را توهما تاویل میبریم)

◇ قطع از عطف فعل به فعل میکنیم و عطف جمله به جمله میکنیم : هم یسلموا هم در اینجا در

تقدیر نیست بلکه فقط بیانگر آن است که عطف ما جمله به جمله نیست

□ ما تأتينا فتحدثنا:

□ نفی محض قبل از فا آن مقدره ناصبه مضارع و تاویل برنده آن را در پی دارد وفاء سببیت است

□ اعراب تحدثنا:

◇ نصب:

▶ نفی اتیان و نفی تحدیث و عطف تحدثنا به تاتینا: ما تینا فتحدثنا

▶ نفی تحدیث فقط، یعنی: ماتینا محدثا

▶ فاء را استیناف بگیریم و هر دو را نفی کنیم که نفی اولی نفی دومی را ایجاد میکند که این

معنای بعیدی و قلیلی است

◇ رفع:

▶ عطف به تاتینا که حرف نفی بر آن داخل میشود و نهایتاً نفز اتیان و تحدیث

▶ عطف به محل ما تاتینا که مثبت است و میشود نیاندن و تحدیث که این را ابن هشام متوجه

نمیشود که چه جور میشود آدم نیاید ولی تحدیث داشته باشد و میگوید در دو مثال:

« ما تاتینا فتجهل امرنا » و « لم تقرأ وتنسى » میشود

◇ نکته مهمی که اینجا اصلاً بحث نشده بحث این است نحدثنا تاویل میرود مگر نمیشود عطف

مفرد به جمله مگه قبلاً گفته نشده ود تو لازمک او ... این کار غلط است ؟؟؟؟؟

□ لا تاكل السمكة و تشرب لبنا

□ تشرب:

◇ مجزوم:

▶ عطف لفظ بر لفظ شده و نفی هردو را میکند

◇ نصب:

▶ بنا بر نظر بصریون باید واو معیت باشد و عطف به توهم مصدر تاكل که اكل است شود و

حکم به عدم جمع اینهاست: لایکن منک اكل السمک مع شرب البن

– البته احساس میکنم که بشود این را حالیه گرفت که باز هم همان حکم جمع را دارد

ولی دیگر منصوب نیست بلکه مرفوع است

◇ رفع:

▶ مطلب بالا

► مشهور: نهی از اولی و اباحه از دومی است زیرا دیگر واو را در اینجا استیناف میگیریم

عطف الخبر على الانشاء

سه شنبه, ۸ خرداد ۱۳۹۷ ۱۷:۴۳

- عطف الخبر على الانشاء:

• عطف الاسمیه علی الفعیله

○ سه قول در آن است:

- جواز مطلق (جمهور) در باب اشتغال این مطلب هست
- منع مطلق: ابن جنی ابن هشام این قول را ضعیف می‌شمارد
- فارسی: فقط در عطف به واو صحیح است

• عطف معمولی عاملین

- عطف دو معمول یک عامل کاملاً صحیح است
- عطف چند معمول یک عامل صحیح است
- عطف معمول چند عامل بر هم مطلقاً ممتنع است مانند **إن زیدا** ضارب

ابوه لعمر و اخاك غلامه بكر

■ معمول **إن**

■ معمول ضارب

■ معمول حرف جر

- عطف معمول دو عامل

■ اگر یکی از آنها حرف جر نباشد: غلط است

□ البته فارسی انرا از قول جماعتی مطلقاً جایز میدانند

■ اگر یکی از آنها حرف جر باشد:

□ اگر جار عامل اول نباشد:

◆ زید فی الدار و الحجره عمرو

◆ زید فی الدار و عمرو الحجره

◇ مطلقاً جایز نیست

◇ اما مهدوی از علمای مغرب ادعای اجماع کرده که

این ادعا صحیح نیست زیرا نزد گروه اول که

(مگفتند اگر هیچ کدام هم جار هنباشد صحیح است ، این مطلب صحیح است) پس اجماع نیست

□ اگر عامل اول جار باشد :

◆ فی الدار زید و الحجره عمرو

◇ سیویه آنرا منع کرده است

◇ برخی مانند اخفش آنرا مطلقا جایز دانسته اند

◇ کسایی و زجاج و اعلم و جماعتی :

▶ اگر مجرور بلافاصله بعد از عاطف بیاید صحیح

است زیرا :

- ترتیب حفظ شده است مثلا فی الدار زید و

عمرو الحجره غلط است

- سماع به این مطلب شهادت میدهد و این

کفایت میکند

- مواضع التي يعود الضمير فيها على المتأخر الفظي :
 - ضمير داخل نعم و بئس که عود میکنند به تمیزی که مابعدش می آید (لفظ عود کردن مسامحه است) ،
 - وزن «فعل» نیز با ارده مدح و ذم نیز به آن اضافه میشود
 - فرا و کسایبی گفتند که مخصوص مدح و ذم همان فاعل است و نعم و بئس ضمیر ندارد ولی این جمله (نعم رجلا کان زید) این را باطل میکند چون ناسخ بر فاعل داخل نمیشود
 - ضمیر مرفوع زمانی که در باب تنازع اولی را عامل بدانیم و دمی را مهمل گذاریم و در ضمیر عمل دهیم
 - ضمیر مبتدا و مرجع و مفسر آن خبر باشد «ان هی الا حیاتا الدنيا»
 - ضمیر شأن و قصه :
 - ضمیر که به واسطه جمله بعد تفسیر میشود
 - مجرور رب که برای آن تمیز می آید در مابعدش و به آن عود میکند
 - نکته : تذکیر در آن واجب است یعنی نمیتوان گفت ربها امرأه باید گفت ربه امرأه
 - اینکه ضمیری، مبدل منه یک اسم ظاهر واقع شود مانند : «ضربته زیداً»
 - اخفش : جایز است
 - سیبویه : ممنوع است
 - ابن کسبان : جایز است بالاجماع و نقل عن ابن مالک
 - اینکه ضمیر متصل به فاعل شود و مفسرش بعدش بیاید
 - ضرب زید غلامه
 - کوفیون : اجازه
 - جمهور : ممنوع است زیرا در این صورت مفعول قبلش می آید : واذا ابتلی ابراهیم ربه

• ضمير شأن و قصه :

○ تفاوت های آن با ديگر ضمير ::

- حتما به ما بعد عود ميکند (لفظ عود مسامحه است)
 - حتما مفسر ش جمله است و بقيه ضمير همه مفسر شان مفرد است البته برخي از کوفيون گفته اند که ميشود مفرد مفسر ضمير شأن باشد در مانند ظننته قائما عمرؤ که در اینجا گفته ميشود ه در اینجا معمول اول ظن است و در کان قائما زيد ضمير اسم کان است
 - هيچگاه تابع قرار نيميگيرد نه تاکيد نه عطف و نه بدل (ولي در نعت واقع نشدن با بقيه ضمير اشتراک دارد)
 - يا مبتدا است يا معمول يکی از نواسخ مطلقا
 - هميشه مفرد است و هيچگاه جمع و مثنی نميشود
- نکته :

◆ اصل با عدم آمدن ضمير شان است زيرا آمدنش چون با بقيه ضمير اين تفاوت ها را دارد آمدنش خلاف اصل است و بيشر نحاة می گویند

اسم أن مخففه ضمير شان است زير اين خلاف اصل است و سيويه نيز اين را با قول خود در « وناديناه أن يا ابراهيم » تايد ميکند که ميگويد اسم أن کاف است و انک بوده که کافش حذف گردد و اسم أن همان کاف است

• ضمير فصل:

○ شروط:

■ ماقبلش:

□ ماقبلش مبتدا باشد (مبتدای در اصل یعنی یا الان مبتداست یا قبلا مبتدا بوده)

◆ اخفش اجازه داده بین حال و ذوالحال نیز بیاید

□ معرفه باشد باشد ، اما کوفیون ماقبل را نکره دانستند

■ مابعدش:

□ خبر مبتدا باشد یا الان یا در اصل

□ معرفه باشد یا کالمعرفه از این حیث که ال تعریف نپذیرد مانند افعال تفضیل مانند:

◆ تجدوه عند الله هو خيراً

■ خودش:

□ ضمير مرفوعی حتما باشد

□ با ماقبلش تطابق داشته باشد

○ فوائد ضمير فصل:

■ لفظی:

□ مابعدش خبر است برای ماقبل نه تابع

◆ (وجه تسمیه آن نیز همین است که فاصل است بین خبر و تابع و فصل می دهد آن دو را)

◆ نام دیگر آن نیز عماد است زیرا معنای کلام به آن تکیه دارد

◆ برخی دیگر از نحاة فقط گفته اند ممکن است با صفت فقط اشتباه شود ولی لفظ تابع بهتر است زیرا در

مثالی مانند: كنت انت الرقيب اصلا رقيب نمیتواند نعت باشد ولی بدل میتواند باشد

■ معنوی:

□ افاده توکید دارد تا حدیکه ه کوفیون آن را دعامة نیز نامیدند یعنی تقویت کنند

■ معنوی:

□ اختصاصا آن خبر به مبتدای قبلش

○ محل آن:

■ بصریون: محل اعراب ندارد

- اکثرشان قائلند که این حرف است
- خلیل : اسم است مانند اسم فعل که معمول واقع نمیشوند و مانند ال موصوله
- کوفیون :
- محل دارد
- ◆ کسای : محلش به حسب مبعدهش است
- ◆ فراء : محلش به حسب ما بعدهش است
- ◇ محله بین المبتدا و الخبر : رفع
- ◇ بین معمولی ظن : نصب
- ◇ بین معمولی کان رفع عند الفراء و نصب عند الكسای
- ◇ بین معمولی إن : برعکس بالایی
- فی ما یحتمل من الاوجه :
- میتواند توکید باشد و فصل دون الابتدا : كنت انت الرقيب عليهم
- میتواند فصل باشد و مبتدا دون التاكيد : انا لنحن الصافون
- میتونپاند هر سه باشد در انك انت علام الغيوب

• ضمیر

• اسم اشاره

• مبتدا به لفظ تکرار بشه

• معنای مبتدا بیاید

• معنای عامی داشته باشد که شامل مبتدا شود

• جمله به وسیله فا سببیه عطف بهشه به یک جمله ضمیر دارد (یعین یک جمله به خبر ما که رابط دارد عطف شود)

• عطف به وسیله واو

• شرطی که مشتمل بر یک ضمیری باشد که مدلول به جوابش به خبر باشد

• ال نائب از ضمیر

• جمله خبریه خود مبتدا باشد

• اشیا التي یحتاج الی الرباط :

- جمله خبریه
- موصوف و فقط ضمیر یمتواند رباط باشد مذکور یا مقدر
- صله و غالباً ضمیر است حذف رباط صله اقوی است از صفت و صفة اقوی است از خبر
- جمله حالیه
 - گاهی واو فقط
 - گاهی واو و ضمیر
 - گاه هم ضمیر و هم واو
- مفسره از عامل مشتغل عنه
- بدل اشتمال : یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه
- بدل بعضیه : ثم عموا و صموا کثیر منهم
 - در بدل ها فقط ضمیر می آید یا طاهر یا مقدر
 - بدل کل از کل لزومی به رباط ندارد زیرا در اصل همان نفس مبدل منه است در معنا
- معمول صفة مشببه که همیشه سببی هست و فقط هم ضمیر می آید ملفوظ یا مقدر
- جواب اسم شرط مرفوع به ابتدا
- عاملان باب تنازع
 - عطف به هم میشوند
 - اولی در دومی عمل میکند
 - دومی جواب اولی است
- توکید لفظی



الامور التي يكسبه الاضافه :

چهارشنبه, ۹ خرداد ۱۳۹۷ ۰۲:۵۳

• الامور التي يكسبه الاضافه :

- تعريف
- تخصيص
- تخفيف ازالة القبح او التجوز مثلا : مررت برالرجل الحسن الوجهه كه اگر اينجا الوجهه مضاف اليه نشود و فاعل شود ديگر حسن ضميري ندارد تا به ارجل عود کند
- تذكير مونث
- تانيث مذكر
- ظرفيت
- مصدرية
- صدارت طلييت
- اعراب
- بنا در سه باب :

■ مضاف مبهم باشد

■ مضاف زمانى مبهم باشد و مضاف اليه اذ باشد

■ زمانى مبهم باشد و مضاف اليه فعل مبنى باشد ???

• همزه باب افعال :

○ به یک

○ یک به ۲

○ ۲ به ۳ فقط در «رای» و «علم»

▪ اخفش: در «حسب» و «ظن» و «زعم» هم هست

• الف مفاعله :

• فَعَلْتُ و افعال علی سبیل المبالغه

• باب استفعل برای طلب یک چیز واحد

• تضعیف العین : فرح : فرح (مشدد)

○ سماعی است

○ از قاصر به متعدی دارد

○ از ۱ به ۲ اصلا شنیده نشده

▪ حریری نقل کرده که علم را با آن میتوان ۳ مفعولی کرد که این هم خلاف قیاس است و هم خلاف سماع

○ سیبویه ظاهرا آنرا سماعی مطلق میدانسته ولی قبلی است که از ۰ به یک و ۱ به ۲ قیاسی است

• تضمین (یک فعل قاصر متضمن معنای یک متعدی گردد)

○ تضمین از ۰ به ۱/۱ به ۲/۲ به ۳ دارد

▪ تضمین تنها وسیله برای تعدیه است که پرشی است یعنی میتواند مثلا قاصر را یکمرتبه دو مفعول یا سه مفعولی کند

▪ اما در باب تضمین :

□ در زمانی که ادبا به یک فعلی برخورد میکنند که با حرف جری آمده است که آمدن آن دو با هم خلاف سماع است مثلا در آیات و

بعض روایات یا اشعار اصیل سه کار معمولا انجام میدهند :

بصریون	کوفیون
تأویل	نیابت
تضمین	
نیابت (علی شذوذ در اشعار)	

◆ که هر چند ابن هشام اندلسی است که تمایل به بصره دارد ولی در اینجا حرف کوفیون را قبول دارد

◆ استاد ما حاج آقای خانی : واقعا اگر بتوان نیابت را در اعرار یا نهایتا در روایات قبول کرد اما خدای حکیم مگر میشود

بدون علت در جایی از قرآن بفرماید علی جذوع النخل و در جای دیگر بگوید فی جذوع النخل؟؟؟

◆ البته از بعضی از برادران شنیدیم که حرف کوفیون هم به همین راحتی قابل نقد نیست ولی هنوز فرصت تامل و تتبع را

نیافتیم ان شاءالله اگر صلاح هست توفیق اللهی شامل حال گردد

□ استاد صفا : جامعة اللغة العربیة در چند سال قبل سه شرط برای تضمین بیان کردند :

◆ مناسبت باید داشته باشد

◆ قرینه ای باشد که دال بر آن فعل باشد مثلا حرف جری که متعلق ندارد

◆ ملائمت : ذوق عربی ان را بپذیرد

- اسقاط الجار توسعا
 - در سه جا قیاسی است :
 - زمانی که مجرور جار مسقوط ما :
 - أن و فعل باشد که با هم تاویل روند
 - أن(مشدد) و دو معمولش در محل جر اند
 - کی مصدریه و فعلش در محل جر اند که مجرور لام تعلیل مقدر هستند
 - اما محل کی اینها چیست ؟
 - ◆ قول خلیل : منصوب است زیرا غالبا همین گونه میشود منصوب به نزع خافض
 - ◆ قول سیویه : انرا مجرور نیز میتواند باشد و از خلیل نقل کرده که محلا مجرور است
- تغییر حرکت عین الفعل که فقط کوفیون نقل کردند و نزد ابن هشام به منزله مطاوعه است